

اکنون چه قدر ایام باقی است که سعادت به دو خواهی کرد و صبر کن
 یکبار از خواب بیدار شدم و احتیاج پاسه خانه بشت پیداشد که نظر
 آن دشوار دیدم و به استعجال تمام به بیت انملاز نفتم لفرغت تمام
 اجابت گردید و اثره از در و ماند و باز تا روز ختم گاسه قبض شد
 بعد از بعین که بدولت پابوسی در خلوت شریف حاضر شدم روزی
 احوال مفصلی بیان فرمود که فلان روز چنین حال تو بود و فلان روز
 چنان وقت و وقت و ساعت ساخت را شرح نمود که نوبت بیان
 واردات ما از رسید و همچنین حال اربعین خود مولوی محمد امام صاحب
 بکرم و کاست بیان فرمودند و بعضی باران را در عین اربعین
 وحشتی و برخاستگی طبع لاحق شد که بساعت طاقت توقف
 در آن حجره نشینند از آن جمله میان محبوب شاه بودند که از غایت
 وحشت اثر جنون طاری بود و از حجره بیرون آمدند آنحضرت یکساعت
 نزد و در آن مکان مراقب شد از همان ساعت در نامه
 اربعین باز گاسه اثر وحشت نیافت لقل است سید العلماء
 سند العرفاء و است بر کات را در بدایت حال انقباض پیش آمد که
 مدت نه ماه در آن بسر شد روزی در کمال اضطراب قصد هلاک
 خود کردند باز خطر آمد که وقت نماز آمد گذارده کار خود باید ساخت
 و خود کرده نماز مشغول شدند بعد فراغ از نماز باز خطر که سابق
 ممکن خاطر شد و کار و پاکتار با پیش قبض العرض هر چه موجود است

برگزینت و خواست که در شکم زند یکبار جذب حضرت شیخ غالب آمد
 و بے اختیار غم بران شد که چون وقت آخر است زیارت شیخ
 باید کرد و باز آمدہ کار خود باید ساخت سلاح ہلاک ہما سجا گزشتہ
 بحضور اقدس آنحضرت حاضر آمد آداب بندگی بجا آورده خواست
 کہ پس پاشود آنحضرت فرمود پشینید و مکتوب صدی حضرت
 مخدوم الملک مخدوم شرف الدین بہار رضی اللہ عنہ بر آورده
 مقاسمہ را نشان داد کہ مطالعہ کنید جناب ایشان ناچار انتہای اللام
 بطلان عدان مشغول شدند و دفعات رفع القباض شد و انبساطی
 آمد کہ گاہے نشدہ بود جوش و خروش القدر از خود بر بود کہ از بسیار
 بیرون بود و باز در تمام عمر آنچنان القباض پیش نہ آمد لعل است
 روز سے ذکر و کشف خطرات با خود ہائے کردیم سید العلماء دوران
 مجلس شریف میداشت فرمود کہ حضرت شیخ العالمین را احاطہ
 تمامہ پر دلہا و قلوب عالم است لیکن مقتضای کمال علم القدر
 ستر سے فرماید کہ ہرگز کسی گمان کشف حال خود بر آنحضرت نہی
 و در حقیقت این ستر محض برائے آبرو و حرمت نجشی گنہگار ان
 بود کہ مبادا اینہا سچیل شوند و ترک ملاقات گیرند و روز مرایا است
 کہ در بدایت حال روز سے در خلوت شریف رو برو سے آن
 حضرت نشستہ بودم و خطرہ نفسانی بر من غلبہ کرد کہ معلوم
 حضرت شیخ را از تاج العارفین رضی اللہ عنہ تکمیل طریقہ شدہ بود

یانه اگر کامل است در جمیع باجاست و الا بے سود است که ما طلب
 تکمیل داریم و آنحضرت در آن وقت خطای نوشت یکبار بسوی
 من دید و تبسم کرده فرمود بسیار است که از ناقص هم کامل می
 شوند موقوف بر آن نیست که تکمیل ناقصان را کاست باید چنان
 شرمند گردیدم که عرق عرق شدم نقل است یکبار آنحضرت
 را مرخص آمد و بطول انجامید چون دو سه ماه منقضی شد و سر که در
 التشلوش سخت بود بعضی یاران آنحضرت که در جذب مرض و
 شفا بے بیماری طویل داشتند با خود با شوره نمودند که مشب
 بیماری شنج جذب باید کرد اگر مرض صعب است خود را عرض
 کنیم والا دفع مرض سازیم وقت شب که آنحضرت در خواب بود فلتند
 و خواب راحت را غنیمت شمرده قریب تر نشستند و قصد
 جذب مرض کردند آنحضرت فی الفور بیدار شد و چشم حق بین
 کشاد دید که اینها قاصد جذب مرض اند بیخ نغمه سود و منع نکرد اما با آن
 بلند سینه بار و رو خواند باز ساکت ماند چندان که یاران زور و طاقت
 خود صرف کردند سر سوازاله مرض ندیدند قریب یکپاس وقت در
 مراقبه بسر نمودند سود سے نه بخشید ناچار سر برداشتند بعد دو روز
 در تذکره از بار سے دیگر آنحضرت ارشاد کرد که اینها کوه سگی کنند
 و نمی دانند که طاقت تحمل این بارگران دارند یا ندارند و بدیم که منع
 من سود نخواهد کرد همان بهتر که مرض خود را فتن ندیم بنا بر سینه بار

درود خواندیم و چیزے بالشیان نگفتیم و آن یاران میفرمودند که
 طرفہ ترا جبراً بود اول کہ قصد کردیم مرض لبوسے ما بان منجذب
 شد چون آنحضرت درود خواند و بدیم کہ چیزے کے مے آمد گو بای
 ویرانید کرد و از آمدن باز داشت کہ سر سوئی آید و در جذب ما
 مطلق فتورے و قصورے بنود و پیسرا از معمول آنحضرت
 بود کہ بیج بک کار بغیر اجازت پیران طرقت و بے رضای
 آنما منی کرد گو امر شروع و مباح باشد حتی کہ امر بیعت ہم چنین
 بود **نقل است** یکے از معتقدان آنحضرت کہ از مدت در
 محبت قدم راسخ داشت خواست کہ بسک غلامی منسلک
 کرد و در خواست بیعت نمود و فرمود استعمال چلیت باز بعد چند
 التجار آورد بچیلہ و حوالہ سو فون داشت آخرا آن بخت شوم سلسلہ
 جنبانی از بندگان عالی کہ باری قبول داشتند کرد ہر یکے را بہان
 جواب اول داد ہمہ ہا در حیرت بودند کہ با وجود سوخ عقیدت
 و چندین التجار در گرفتن بیعت و سے تاخیر است و ہرگز التفات
 عالی یافتہ نمی شود سبب چلیت تا آنکہ و سے را اتفاق سفر
 و در پنجہ شیطان گرفتار شد و ندہب و ما بیان اختیار کرد و مرید
 میر احمد و ہابی گردید و راستا از تاسے اولیاء خدا خصوصاً اہل قبور
 و در اہل قبور ہم خاصاً از امام حسین علیہ السلام و حضرت امیر المؤمنین
 علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ الشریف و علیہ السلام دعا و سے پیدا کرد

و استخفاف شان رسالت شعار خود ساخت و خلق را بدان
 و عظمتی نمود و نعوذ باللہ من ذلک آن زمان ہمہ کس را معلوم شد
 کہ سبب نگر فتن بیعت همین بود کہ این بد بخت را سعادت شفا
 نصیب نیست و اسحال آن ملعون مستخف شان رسالت و رعادت
 خاندان شیخ العالمین نظیر خود ندارد و همچنین مردے دیگر بود کہ
 بیعت و سے نیز در تعویق افتاد و با وجود آنکہ سالہا سال در محبت
 یگانہ عصرے نمود و خود را مجلیبے منہ نوشت حتی کہ خلق را یقین بیعت
 و سے در خاندان مجلیبے بود آخر کارش خراب شد و ہرگز کیسے فنا
 نفرمودے کہ بیعت تو نتوانیم گرفت مگر در تعویق انداختے
 و اکثر در مجلس خاص با محرمان اسرار پر سبیل حکایت ہدایت نمودے
 کہ شخصے قوم نغان ازارگان دولت راجہ پتورا با خواجہ بزرگ
 حضرت سلطان معین الحق والدین خواجہ معین الدین چشتی رضی اللہ
 عنہ عقیدت کاملہ و پشت و ہمیشہ در خواست بیعت میکرد و خواجہ
 بزرگ با لطف و حیلہ کارش در تعویق سے اندخت تا آنکہ وزی
 یکے از خاصان بارگاہ عرض داشت کہ فلان امیر حضور عالی مجتبی را
 وار و بار بار سے بیعت عرض داشتہ سبب عدم قبول چاہست
 فرمود ما دست جہنمے نمی گیریم اور اشقی ازلی آفریدہ اند این سخن
 حاضران را حیرت بر حیرت افزود کہ او مرد مومن است و معتقد حق
 الہیان و در حق و سے چنین حکمے شود آخر بعد چندے اور از تدا

آمد و در خرابی اسلام کمر همت چست بست و از استیجاب که در آن زمانه
در دیار هند مشهورترین ارکان دین حضرت البشان بودند با نخصوص
در عداوت آن جناب سرگرم شد و بر عداوت جان داد و بعضی
مریدان که در ضلالت و انکار افتاده بودند چون خیر مفصل شان
بمخبر اقدس آنحضرت زنده رسیدند بود فرمود که در کتابی دیده ام
که کسی بمخبر عالی حضرت زید الانبیا خواجه فرید شکر گنج چشته رفته چون
که در آن مرید حضور لباس مرید و بر کرد و خرقه ارادت از بر کشید
و بر جاوه انکار سرگرم ز قمار است آنچه نمی شاید میکند و هر چه نمی باید بگوید
و از نداد محض گرفتار است ساعتی تامل کرد و فرمود وقت بیعت
طاقیه پیران رضوان اللہ علیہم با و پوشانیده بودم باین حاضرین بالافعال
عرض شدتند که عنایت شده بود و باین سرورازی اختیار یافته است
باز فرمود که به بید آن طاقیه و اسباب و سبب است باین چون تلاش
آن کردند در بلوسات و سبب یافتند عرض کردند بلی هست خواجه فرمود
حالا جائے ترو دماند که آخر آن طاقیه پیران و سبب را بر راه است
باز آرد و فی الحقیقت که بعد چند سبب آن برگشتگان را دیدم که خود
ببراه راست آمدند و بعضی را که هنوز در ضلالت گرفتار اند متوقع انیم
که حق تعالی ببرکت آن طاقیه باز هدایت کند نقل است
که گاه گاه آنحضرت در امر هدایت به یاران می فرمود که حضرت
تاج العارفین رضی اللہ عنہم در تذکره ارشاد کرده بود که اینها اولیایند

که هرگز دست و پا را بے حکم حرکت ندهند بر آن و هر کس خطه یا ایشان خطا
 است و هر دم حکم و باین قریب خاص بر کسی نرسیده و بعضی حاضرین
 را از استماع این حکایت خبایه در دل جا گرفت که معلوم نیست که
 حضرت شیخ العالمین رضی الله عنہم این مقام عطا شده است یا نه بعد چند
 کارخانه شادمی یعنی فرزندان جنبد آنحضرت در پیش شد و کس از
 ان باران و سوسه بدل راه یافت یکی را آنکه این نزد دست به تمیاز
 اسباب شادمی که محض رسم دنیاوی است از فقره اسے کاسلین
 و ناقصین پس بعید است علی اخصوص منین شیخ اکمل علاوہ این
 مال آن بجز مورد طعن فقره و دنیا دار شدن دیگر متصور نہ و از سخنان
 این امور بجز خط نفس سودے نہ و دیگرے را اینکہ صرف مبالغ
 لشیر کہ در رسوم شادمی است نہ مصرف آن لایق است کہ محسوب
 در دین کرده شود نہ بکار دنیا است کہ خط امور دنیا و عیش آن امور
 بر نفس کافر است اگر این دیومرید اکتفا است آنکس هرگز لذت
 و سرور سے از عیش دنیاوی نخواهد برداشت و اگر هنوز می ازین کافری
 باقیست لذت دنیاوی هم حسب و صله و سے توان یافت و این
 دایم کہ حضرت شیخ از خط نفس مبرا است و شایعہ نفس در وی
 باقی نیست باز این صفت بجای خط دنیا هم نشد و در چنین مصرف
 بیفائده از بهترین بزرگے مستقر نفس عجیب امر است بلکه از طایر شرع
 هم بعید سے نماید چه جا کہ در طریق شیوخ و حال نیست کہ در یک کارخانه

و سوسه بدل راه یافت یکی را آنکه این نزد دست به تمیاز

اسباب شادمی که محض رسم دنیاوی است از فقره اسے کاسلین و ناقصین پس بعید است علی اخصوص منین شیخ اکمل علاوہ این مال آن بجز مورد طعن فقره و دنیا دار شدن دیگر متصور نہ و از سخنان این امور بجز خط نفس سودے نہ و دیگرے را اینکہ صرف مبالغ لشیر کہ در رسوم شادمی است نہ مصرف آن لایق است کہ محسوب در دین کرده شود نہ بکار دنیا است کہ خط امور دنیا و عیش آن امور بر نفس کافر است اگر این دیومرید اکتفا است آنکس هرگز لذت و سرور سے از عیش دنیاوی نخواهد برداشت و اگر هنوز می ازین کافری باقیست لذت دنیاوی هم حسب و صله و سے توان یافت و این دایم کہ حضرت شیخ از خط نفس مبرا است و شایعہ نفس در وی باقی نیست باز این صفت بجای خط دنیا هم نشد و در چنین مصرف بیفائده از بهترین بزرگے مستقر نفس عجیب امر است بلکه از طایر شرع هم بعید سے نماید چه جا کہ در طریق شیوخ و حال نیست کہ در یک کارخانه

از مبلغ پنجاه شش ہزار خرچ کم علیت و موجودات ایک خرمرہ
 ہم نداشتند حق تعالیٰ کہ ہاوی مطلق است یکے را بنجواب ہدایت
 فرمود کہ شبے امام محمد غزالی را در خواب دید کہ با سبب زینت تشریف
 آوردند این کس پرسید چگونه اتفاق تشریف آوری شد فرمود در
 کارخانہ شادی فرزند ایشان و اشارہ بسوسے شیخ العالمین رضہ کرد
 آمدہ ام و این سبب سر سرہ وغیرہ ہمراہ آوردہ ام کہ روز شادی
 تزیین نمود کردہ حاضر شوم آنکس عرض کرد مگر این کارخانہ دنیاوی
 ہم مقبول است فرمودند کہ ام کار ایشان بے رضاے رسول صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم است چه در ظاہر چه در باطن ما خود را چه گویم بسیار
 از اولیای خدا فرستادہ سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دین
 شادی خواہند آمد پیچ نیک کارخانہ ایشان بے حکم و بے رضامتی
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست توجہ دانی کہ دین چه ستر
 شیخ العالمین رضہ را در حضرت رسالت قرب است تام و قبولی
 خاص کہ در سلف ہم ہر ولی را عیسر نشدہ مگر حال خال و ذلک
 فضل اللہ یوتیہ من لیشاء آنکس را حق تعالیٰ بوسیلہ این خواب
 و ہدایت امام غزالی از وسوسہ شیطانی نجات داد و دیگر کے کہ بود
 وسوسہ خاطر خود بحضور اقدس حضرت شیخ رضہ عرض شدست و علاج
 تسکین خاطر از آنجناب حبست ارشاد فرمود در ہر کار نیت شرط است
 و بدیم کہ سالہا سال فرقہ امیدواران انتظار این روز مے بردند انکوں

که وقت آن آمد اگر بنیال آنکه من دروشیم و دروش را ازین بخل
 و آرایش چه کار ترک آن کنم خلقی محروم و نامراد از نفع خود می شود
 و این علین انانیت و نفس است بلکه بدتر از هر نوع نفسانیت که خود
 را میرا از نفسانیت نمودن و خلق را از نفع محروم داشتن و در آرایش
 و بخل بجز آن نیست که بدنامی ماست به اتباع نفس اماره اول خلق نشاد
 می شود و بمراد می رسد و هیچ قلوب و نامرادی آنها بدتر از همه
 بدیها است الا در امر خلاف شرع نظر بر مراد قلوب و خوشی خواطر
 نیاید و اطعام بهر حال امر بهتر است و سبب صلح رحم خواجه ابوالحسن خرقانی
 رضی الله عنه را می بینیم بود و انزواست محض اختیار کرده و در پرورد
 خلق بسته روزی که خواجه به دیدنش فرستاد چون در حجره درآمد شبکه
 دید پرسید که این شبکه چرا بدیوار داشته عرض کرد که بنظر روشنی و هوا
 که گاه در گرما متناهی می شد م خواجه فرمود و ای بر تو و صد شبکه
 بر تو گهر این شبکه به نیت شنیدن آواز اذان نماز می کردی به شب
 عیندی و هم روشن و هوا که مقصود تو بود حاصل بود اکنون که محض
 نیت روشن و هوا این شبکه کردی کار دنیا کردی که دران دین
 و خانه نشد و علین انزوا گرفتار دنیا شدی پس بهر شبر مومن را باید
 که در هر کار نیت را ملاحظه کند و دنیا را در تبع دین اندازد و انما الاعمال
 بالنیات مدار کار بسیار ازین ارشاد و هدایت انشا و آن بار را هم و سوس
 از دین بر نیت است اقل است که انشا و می فرزند که درین بود

و حضرت ظاهری سخت آید که راه فتوح مسدود و مطلق شد شیخ
 که معانی حقیقه اند و بر کاتبه که از بیان آن حضرت بود و نداشت که
 بدو و توسل کنید و رجوع سازید که قرب ایام شادی این قدر است
 عارضی آنقدر که خرج خالقان هم روزانه به تردد می شود شیخ مذکور
 که در حالت درویدیه در زمرة مشایقان ممتاز بود و بعد از چهار روز ختم
 کلامان که عبارت از کورس است یعنی صد که کرد عنایت نام از جناب
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم یافت که در ضبط نتوان آورد
 گو یا خود بنفسین در اهتمام امور بود و سید العرفاء سند العلماء
 صبا ارشاد آن حضرت رجوع بحضرت شیخ الزمان تاج العارفین
 رضی الله عنه کرده بود حکم است همه نعمتهای عالم برای شیخ العارفین
 است او محبوب الهی است تا تردد و حبسیت و وید که انوار از
 آسمان تا زمین محیط جسم شریف آن حضرت است و نزول انواع
 نعمت الهی بر او است چون پانزده روز انصراف کارخانه را
 باقی بود آنقدر فتح باب ظاهر است و او که حساب نداشت و
 خرید اسباب و غله و پارچه و دیگر لوازم شادی همه درین عرصه
 مذکوره انجام یافت و الحمد لله علی ذلک مولف کتاب میگوید آنچه
 در باب عنایت سلفان بضبط قلم آمده قطره است از دریای
 و خار و شوره است از ابر و ریایا که تفصیل آن درین کوزه نگین
 و شرح آن درین مختصر غیر ممکن و اندانگیس که در آن عرصه حاضر بود

و بیانش در فہم سر غمی و غوسے نہ آید منجملہ آن عنایات یکے ارشاد
 حضرت مولانا رسولنا رضی اللہ عنہم بآن حضرت بود کہ بر اسے
 میمنت و برکت و حفظ آفت در حضور پر نور نبوی صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم عرض کردہ بودم کہ اگر با اولیائے اہل قبور اجازت
 شود و حضار ارواح طیبہ شان موجب مہینت و خیر و برکت
 دینی و دنیاوی گے گرد و از کمال عنایت ارشاد شد کہ تا وہ منازل
 ہر چار طرف قضیہ پہلواری ہمہ اولیائے اہل قبور را اجازت
 دادہ خواہ شد و خصیت خواہند یافت و ثمرہ آن آنچه شب
 برات از حفظ آفات بظہور رسیدہ و مشاہدہ خاص و عام گردیدہ
 بیرون از تخریر است کہ چہا چہا آفات رسیدہ بود و یکدام خوبے
 و آسانی دفع گردیدہ بود چہا چہا بسبب از و خام خلق مولوسے
 احمد علی آروسے در چاہ افتادند کہ عمیق بود و دوران شب تاریکی
 و ہجوم خلق و کثرت شور و غل و روشنے کسے ازین حال مطلع
 نہ او بیچارہ اسیر در دست مرگ افتاد و بجانبے افتاد کہ آب
 تا کمر بود و آواز نمی مکر و کسی نمی شنید بعد از دیر معلوم شد مردمان
 برسر چاہ رسیدند و او را از چاہ بر کشیدند بیچ صدقہ ضربی بوسے
 رسیدہ بود دیگر برسرو کاسے کہ زن و مرد دوران خفتہ بودند ہنوز
 آن بیچارہ گان بہر تماشا بیرون نہ آمدہ بودند کہ مرد دوران ہفت
 عدد توکرہ کلان پر از آتش بازمی بسبب آنکہ انگرے دوران

نوکره افتاد بر زمین انداختند و پرفت نوکره را آتش در گرفت
 و بلند شد. زور و ازو دوکان بلند تا که وسایه دیوار از گاه غوغا
 بر دست کرده کان را آتش در گرفت تا آن زن و مرد از اندرون
 مضطرب می نمودند و فریاد می کردند که سوختیم حفظ الهی
 برکت است! حضار روح طیبه شامل حال بود که همه نوکره صاف
 و پاک سوختند و آتش بازمی اناثر هوای و متبانی و غیره که
 در آن بود پس بلند می سوخت و یک جنس از مکان و کان
 و مسکه را گرفت بعد فرو شدن آتش در که از پوریا بسته بود
 کبش آمدند و سپرد و بعد نیت بیرون آمدند اینچنین معامله بسیار
 بسیار از سوختن فیضان و گریختن آنها و مجموع خلق و حقه مردمان
 از پاپای آنها و غیره آفات که بود پیش آمده و چنان دفع میشد
 که گویا هیچ تردوسی پیش نه آمده مولف کتاب می نویسد
 که اینهمه امور چه انجام کارخانه اعراض و محال و چه امور
 شاد و ایست و رسوم بر او رسد که بر دست حق پرست
 آنحضرت رفته انجام یافته این اول مکاشفه بزرگ بود شاه
 محمد فاضل ساکن موضع ارپی که در سلسله کاملین طریقه سنی
 نقش بندیه یگانه عصر و فرید و هر بود پس صاحب تصرف
 اگر شرح حال و سکه پروازم رساله علی بن مدون گرد و شیخ
 العالمین رنده ربط و اتحاد قلبی بمرتبه داشت که حد و پاپای سنی

نبود بعد انتقال حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہما سے کہ ہم تجھ
 تشریف آور رہے ہو و مقتضائے ربط باشیخ العالمین گفت
 از مقامات فقرا آنچه حق تعالیٰ برائے شہادائے و دراز عطا
 فرمودہ است خوابید و بیدارین زمانہ نصیب دیگران نیست و
 این ازان مے گویم کہ در طریقہ سہر سدیہ ما سہ علامت است
 یکے نشان غوثیہ دیگر مطلق کمال طریقہ سوم شد ظاہری
 کہ در آن سہرگز خلاف نیست و بہر کسے از سر سندیان آن نشان
 نہ آموزند ازان نشانہا یک نشان غوثیہ بر رخسارہ حضرت
 تاج العارفین رضی اللہ عنہما و بر رخسارہ نشان است یکے علامت
 غوثیہ و قطبیہ دیگر شد ظاہری از اجزائے طریق و صحیح با سب طاق
 و شہتار در عالم و نیز کار ہا متعلقہ بشما بسیار بسیار است و بلا ہا
 برائے شہابے شمار ز شمار بہرچہ بلا مضطر نشوید و بہرچہ کار دنیاوی
 دل مدید بہر کار کہ دل خوابید و ادتباہ و خراب خواب شد
 و چند آنکہ دل از وسے پاک خوابید و شست حسب مراد بظہور خوابید
 آمد از آنجست کہ مقتضای شان عشق بشما با حضرت حق جنین است
 غیرت حق سینے خوابید کہ شما بدل متوجہ بغیر وسے شوید
 حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہما سے کہ سخی شہادہ محمد فاضل
 قدس سترہ بلا ظلال یافتہ و بار بار بہ تجربہ اور دم سر مو
 فرمے مذیدم در سہر کار کہ دل و آدم تباہ و خراب شد و بکار

که از دل متوجّب نگشتم حسب مراد ظهور آمد تا آنکه
 از شدن و نماندن هر کار دل برداشتم و بر حسد
 بگذراشتم شود نشود نشود نشود یعنی که اسحال
 در صحت و سقم فرزندان هم مشوش خاطر
 نمی شوم و عاقبت طریقت هم درین است

چون ذکر خیر حضرت شاه محمد فاضل اقبین
 ضمناً مجملاً در میان آمد مناسب که منتظر
 محبت و ربط ایشان با شیخ العالمین رضی
 بر خیز از احوال شان هم بنشیند آید نقل است

بسی فرمود شیخ العالمین رضی الله عنه که از کمالین طریقت
 سر به سر یکدیگر ایشان بودند در زمانه من و در مکاشفه
 یکجا روزگار اول که در خاتمه تشریف آوردند وقت
 ظهر بود حضرت تاج العارفین رضی الله عنه در مسجد
 شریف اقب بود ایشان نیز بقصد دریافت عقبتش
 آنحضرت را معلوم شد که کسی قاصد دریافت است
 از مقام خود فرو نرود هم تمام قریب نوافل نزول
 فرمود ایشان که سر بر داشتند فرمودند که ازین مقام

قرب فی الرضی ولی است لیکن قوتی که ایشان را دیدیم کسے را ندیدیم که وقت
 مقام شیخے وارد و چندان محظوظ نشدند بار دوم که اتفاق فرود آمدن
 در خالقاه شده از اتفاق وقت هم وقت ظهر بود و آنحضرت را در آن
 یافت باز بقصد دریافت عقب وی رضی اللہ عنہ مراقبہ کردند و در آن وقت
 آنحضرت بر مقام خود ماند و از ایشان اخفاء نکرد چون سر از مرتبه برداشتند
 بی اختیار دست بر قدم آنحضرت نهادند و گفتند که حال فقر و فقیری
 ختم شد ندانستم که سابق ما را در غلط انداخته بودند آنحضرت را در آن
 ایام از کبرین گرانگی گوش اندک عارض بود فرمود چه فرمودند گفتند
 نوشته خواهم نوشتا و شیخ العالمین فرمود که در آن عرصه جوان بودم
 عجلت مزاج مملکت ندا کرد ایشان را فرصت دهم گفتم که آنچه دریافت شده
 امیدوارم که نبویستند قلم و دوات طلب کردند و احوالے چند بیان
 نوشتند اول سطر آن که در فہم من آمدہ بود این بود کہ در تمامی ذرات
 عالم اجاطہ نشایا فتم و از هر ذرہ مشاہد جمال دوست دیدم چون آن وقت
 بحضور اقدس حضرت تاج العارفین رسانیدم تبسم کردند فرمود سابق کہ
 شاہ صاحب آمدہ بودند و فاصد دریافت حال شدند ما را معلوم شد
 در دل خیال کردم کہ ایشان را در غلطہ باید انداخت از مقام خود نزول کردہ
 در مقام قرب زوافلث سہ بودم بنا بر ما محظوظ رفتند امر و نزول نکردم
 و دیگر هیچ نفر بود باز وقت شب کہ نزد ایشان شستم در تقریبات ہر گونہ
 پرسیدم کہ حضرت شیخ را چسان یافتند چون دیدند فرمودند چه گوئیم فقر و

فقیری را حضرت شیخ خاتم است سابق بار او را غلطه انداخته و او را ک حال او کی
 از فهم ما بلند تر است اما این قدر بشما می گویم که در آن وقت آنحضرت
 در هر ذره عالم محیط بود از هر ذره مشاهده می کرد از عرش تا فرش
 و از قاف تا قاف یک ذره از او خالی نبود و نیز آنحضرت
 شیخ ما شیخ العالمین و کشف ایشان می فرمود که روزی که
 در مجلس سماع مراقب بودم و از آمدن ایشان خبر نداشتم یکبار که
 سر برداشتم دست شفقت بر پشت من نهادند و گفتند بار خدایا
 از سابق ترقی کرده در آن وقت چیزی نگفتم چون بعد مجلس
 فرودگاه ایشان رفتم پرسیدم که شب چه دریافت کرده بودید و فرمودند
 اگر کسی ظاهر نشود و بگویم گفتیم بفرمانید گفتند چون خبر آمدن شما
 درین مجلس شنیدم تبتلاش شدم نظرم بر یک ناگاه بر شما افتاد
 دیدم که مراقب هستید قریب آدمم و قاصد شدم سابق که ملاقات
 شده بود چنین حال داشتید و اکنون این قدر ترقی کرده بعد با فل
 فلان کیفیت و فلان حال دارید و شعل الله هو الله در آن وقت
 می فرمودید شیخ العالمین می فرمودند که یکبار سر ایاچیرت شدم
 که دریافت حال آسان است و دریافت الفاظ از کار پس شوار
 ست و خوب دانستم که دریافت بر ایشان ختم است نقل است
 ایشان را اولی عارض شد تکلیف بسیار و او هر جلس و و ابکار بر
 پیچ تخفیف رو نمود و ناچار صلاح نشر مقرر کرد و بدیدند که تحمل

نهادن انگشت از صعوبت و درو نیست تحمل زخم نشتر چون توان کرد
 و بجز نشتر چاره هم نیست آخر فرمودند فضا و را طلب کنند چون فضا
 آمد و سامان نشتر کرد گفتند در چند ساعت فراغت خواهد شد
 گفت ربع ساعت فرمودند اندک توقف کن که بکار خود شوم
 و مراقب شدند و در مقام فناء شده فضا و نشتر داد و حسب خواه
 خود مواد از و افشرد و مرهم بروی نهاد و پارچه بسته رخصت
 شد بعد یک ساعت چشم کشاوندی رسیدند که فراغت شد باقی
 مردان عرض کردند فراغت شد شیخ العالمین پرسیدند که چه خبر
 بگارش گفتند دیدم که تحمل از دیت نشتر نبودم ناچار در مقام فنا
 نشستم خبر نشتر هم نشد از دیت را که می پرسید نقل است از حضرت
 اعظم و کس قدس ستره یکی آن بود که شیخ العالمین رضه و از سید العلماء
 و دیگر اکابر شنیدم آنحضرت رضه فرمود که در ایامه ما را بیماری
 سخت آمد که طاہر اطہار را مایوسی تمام بود و از بعضی آثار امید
 صحت کمتر یافته می شد و عرصه بیماری دراز کشیده از اتفاق
 وقت مردی که روزه موضع از بی براسه ملازمت حاضر شد وقت
 رخصت گفتم بروی اما بخداست شاہ صاحب سلام من رساننی
 و دعای خیر براسه سلامتی ایمان از طرف من در خواست کن
 آنکس که در خداست او شان رسید و سلام و پیام رسانید
 بجز و استماع فرمودند میان چه می گویند از و شان عالمی را بدست

نصیب است و بسیار بسیار کارها مستعلق ذات بابرکات او شان
 است و از یکے حقنار مجلس خود پرسیدند امر روز کدام روز است
 گفت پنجشنبه فرمودند حجام را طلب کن حسب طلب حجام حاضر
 آمد حجامت سر کنانیدند و غسل کرده لباس نو پوشیده بعد نماز عشاء
 مراقب شدند و قصد جذب مرض مال از انجا تا مگر روز شدت بخار
 و مارا که فاصله ده کرده بودیم از جهان وقت تخفیف پیدا شد و اما
 خود را فرمودند که فردا نزد میان کسے را باید فرستاد و سلام من باید رسد
 و خاموش شدند قریب صبح جان بحبان آفرین سپردند و مارا از وقت
 صبح افاقه شروع کردید که اطباء را سر اسر حیرت بود و آنافانا
 مرض رو کچی آورد وقت شام از موضع ارے خطر سید و مفصل حال
 معلوم کردید اکثر حضرت شیخ العالمین بیان این حال کردی و پیروز
 کہ پس غلط کردم کہ باوشان سلام فرستادم و اسندعائے
 ایمان و خاتمہ بخیر کردم اگر چنین سید ستم مرگ خود اختیار می کردم
 و باوشان خبر می فرستادم کہ بقائے شان پس غنیمت می شمردم
 و کمال تاسف می فرمود و از سلوک آنحضرت رضی اللہ عنہ کی
 آن بود کہ هر کس براسے دریافت مقصود سے آمد و عرض میکرد و سز
 قبول نمی فرمود و با شماره امر می نمود و می گفت کہ کار ما دعائے
 و اجابت از و تعالیٰ و اگر فقط دریافت شدن و ناشدن آرزوست
 شماره کنند ما این فرصت شماره نہ دخل در رمل و نجوم نہ حکومت

معصوم و مسکون شیخ اعظمین

کہ از موکل و سکا شہادہ دریافت کنم و شمعہ ازین عادات و حکایت
 مولوی فرزند علی بنارسی سابق گذشتہ مگر ناگاہ دخل آنم گویا حضور
 بحضرت مولائے سیدی مولانا شاہ ابو الحسن صاحب افاض علیہنا
 فیوضہ بود و با دیگران از یار و فرزند کمتر بہت آنکہ حضرت مولانا مذکور بہ
 خلفاء و فرزندان دیگر بس مورد عنایت بودند و اکثر آنحضرت رفتہ
 مے فرمود کہ از ہر کس چارہ دارم و تحمل ضطراب و سکا
 کردن تو آنم مگر ابو الحسن کہ از دست و سکا ناچار تر ام و
 متحمل دیدن ضطراب و تشویش و سکا عسیم و بھر کارے کہ جناب
 ایشان گلوگیر مے شوند از سہ لطف ہما نوقت حال مطلب بیان
 فرمود و سکا روزے در ایام اشتداد بیماری اہلخانہ جناب مولانا
 افاض علیہنا فیوضہ خوش دامن ایشان را نیز مرضی صعب آمد و مغبہ
 بران گذشت باہلخانہ مولانا از بیماری ماور غمخوار مرض دو بلا شد
 جناب ستطاب مشوش خاطر بچھورا قدس آنحضرت عرض کردند
 کہ بیماری خوش دامن مرض اہلخانہ را از غانت تر و درشتداد آورد
 ظاہر ایس از ہر دو بیماریست امید وارم کہ حال صحت خوش دامن
 دریافت فرمودہ شود اگر صحت مقدسہست باہلخانہ این شرودہ رسانم
 کہ موجب شراح و قوت مزاج گردد و الالبصیر و سکوت پردازم
 و کار بخدا گدازم ارشاد شد بخیر و عار چارہ چسپیت و کشف اعتقاد کہ
 کند و عاے صحت میکنم ہر چند از دریافت انکار مے فرمود مولانا

اضطراب و ابرام سے نمودنا چار شدہ ارشاد کرو و پاپس خاطر شما
 و بہان وقت مراقب شد بعد ساعتی سر بر آورد و فرمود چو بیغ روشن
 و تیل و روئے بسیار مانا میں مضمحل است و محتاج بہ اشتعال اگر کسی
 مشتعل کند تا دیر ماند ورنہ در اندک ہوا قریب است کہ کشتہ شود
 باز مولانا عرض کردند کہ ہم امیدوار دستگیری ہستیم کہ اشتعال وادہ شود
 دیگر کیفیت کہ از روئے سوال کہم فرمود خوب دعا بکند تمام کردہ خواہ
 حق تعالیٰ بر اجابتہ قاورست بعد پانزدہ روز شفا کے کامل است واد
 و نفیت یا بہشت سال دیگر زندہ گی بعبادت صرف کرد و نیز اگر
 ذمی خاطرے در دریافت کارے التجائے نام کردے فرمودے
 حالاً از کبر سن نسیان غالب است سخن یاد نمی ماند و یکے یار و فرزند
 اشارہ نمودے کہ یہ وے بگو کہ از مزار بزرگے قصد دریافت کار تو
 فرماید و بیشتر دین باب سند العرفاء و مولوی شاہ ابوتراب
 صاحب و مولوی شاہ محمد امام صاحب دامت برکاتہم لبعض
 دیگر علما مان مقرر ہووند و حال ابن بزرگان ارباب کشف و رسالہ دیگر
 مفصل الشارح اللہ تعالیٰ نے بیان کہم بہ ترتیبی کہ صلاحیت و تکملہ بن
 کتاب داشتہ باشد و بالفعل بسبب آنکہ اظہار حال ارباب سلوک
 در زندگی آنہا باعث ملال خاطر شرف شان میشود و بیخ و کما
 پکان خالی از خلل نیست و افشائے ستر نزو این طالبہ بدترین
 امر است خصوصاً اطلاع نا اہلان بر اربابے ایشان آن سالہ از نظر

تا اعلان دستور دشتن است القصد اگر کشف یاران خطا و بد
 سکوت و زبیدی و اگر موافق کشف خود یافته فرموده مارا نیز
 بهین گمان است برای تصحیح گفته بودم چون هر دو سخن بکیست و تریه
 صحت قوی است که غلط نکرده ام زهره یاران ازین کلام بی نفس آن باشد
 و هم با وجود کشف حال و خطرات قلوب القدر ستر فرموده و علم ندوی
 که گنگاران بے تامل در حضرت و سے آمدند و سے نشستند و سمر
 اعراض سے یافتند اگر گفتن و سپند و اوان ضرورتی بطوری فرمود
 که بر س افشاء عیب وی نگردد و دامت و انگیر گردد و چنانچه او شخص
 حرکات منہینہ اکثر بوقوع می آمد و یران اصرار داشت روزی و زیبوت
 وی از حاضران فرمود و حیرت کم که فلاکس با وجود علم و لیاقت و نظر خلق
 حقیر سے نماید چه سبب است شاید غضب باشد که خلق با وی انس
 نماند گیرند یا در نماز و تقویٰ تکامل میکنند کس با و این خبر رسانند از
 فرست دریافت که حال من بر آنحضرت منکشف شد اما از خلق محمد
 و عین استار هدایت میفرماید یکبار نام شد و توبه صادق کردیم
 شخص خلق لیش میکرد از منجبت ما این اکثر سلامت میکردم سووی نمی بخشید
 و رخم سے افزود تا آنکه وز سے پسرش ذی اللجیة بجنور اقدس با پدر
 حاضر شد آنحضرت تبسم کرده فرمود که پسر شمارش وارد و شمائی را بد
 و در قد و قامت و حسامت هر دو برابرید چگونه معلوم شود که پدر وی
 هستبد اکنون خلق علاقه بالوہ و بنوہ شمارا باور نخواهند کرد فی الفور

این کلام در کتاب
 شرح تفسیر سوره
 بقره ج ۱ ص ۱۰۰
 مذکور است

سخن آنحضرت که بظاہر ظرافت سے نمود و در دلش اشکر و دوازیہما
روز ریش گذاشت ازین رفت و رحمت و لیلیت و سے رضی اللہ عنہ
قریب پنجاہ شخصت نفرین و مخفیاب دولت ایمان فایز شدند کہ اظہار
نام شان قباحت عظیم است و اکثرے ازان صاحب حوال بودند و
بعضے بشرن دولت تشریف رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در خواب سرفراز شدند و ازان سبب قوت ایمان یافتند نام یکی
از انہا کہ یکشرف بصری مشاق بود سابق ذکر زوتہ در حساب جمال برجیا
نوشته ام و بعضے از انہا کہ مکرر در خواب بحال جہان آراکے بنوی
صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شدہ اند نام شان در حمل نوشتہ می شود
حق تعالی از شتر تا اہلان مستور دار و دوستان را با دراک آن مسرور گردوند
۲۱۱-۲۱۲ و خلقی از رضی تو بہ کہ در قاض شہر عظیم آباد پیشتر کہ
در رضی غلو دست بندی آمدند می گفتند کہ عجب حال است کہ کس کہ
آنجا سے رود ترک نہ سب اہل حق میکند و بس مکر می بودند نقل است
عجیب در بارہ ستر و حلم و عفو آنحضرت رضی عنہ و مولوی ابوتراب
صاحب دامت برکاتہ و زوکر تبدیل حال انسان از دوستان و مکانگان
انقلاب رضی اللہ عنہ کہ بعد انتقال حضرت تاج العارفین رضی عنہ سے
از مریدان آنحضرت کہ با بایں دوست بود و بکسب سلوک مشہور در سرت
پیچید کہ چرا بمعیت ایشان کہم بہان بہ کہ در علوسے خود کو شہم
لیکن تا زمانیکہ الشیان برجاوہ تاج العارفین از خلق بہن رجوع نخواہد

موت و حیات و غیرہ
موت و حیات و غیرہ
موت و حیات و غیرہ

اول در اہلاک شان باید کوشید و اعمال سیئی وغیرہ خواندن آغاز
 بعد چہنگر گرفتار رجعت شد و بیمار افتاد و روز بروز لاغر می و ضعیف
 و ناتوانی زیادہ شد و واسو دہنی کرد و آخر روز سے نزدیک آمد و تخلیہ
 کرد و دستم کہ حال مرض خواہد گفت سبقت کردہ پرسیدم چہ حالت است
 گفت بہلاکت رسیدم و سبب شداد مرض مفصل بیان کرد کہ درین
 خیال شیطان مبتدا کردیم و اعمال قہریہ شروع کردیم ہر چہ کردیم ہمین
 اکنون بصدق دل توبہ نمودم این خلوت حضرت ماست بی زلف
 آمدہ ام امید وارم کہ توبہ من قبول فرمودہ شود و راہ نجات ازین بلا
 ہدایت نمودہ آید گفتم غفوسست ہر چہ کردی کردی و اعمال دفع رجعت
 با و اجازت دادم حق تعالی از فضل خود شفا بخشید و توبہ اش را
 وسیلہ نجات از بلا گردانیدے فرمود و مولوی مملوح کہ در ذکر مصائب
 کہ بعد انتقال حضرت تاج العارفین بہ آنحضرت رسیدہ بود حکایت
 این نقل بیان فرمود و نام و سہ راستہ نمودند نام کہ بودند کہ روز
 در مجلس عالی ذکر کشف ارواح بود فرمود ما ازین کار خوش نیستیم
 و بر طالبان سلوک مکروہ میدارم کہ ازین شعبدہ سالک را چہ کار
 کہ درین تقصیر اوقات کند مگر بقدر ضرورت مثل دریافت حالت
 یا بعضی اہل حاجت با وجود آنکہ از بکت الفاس و سے رضی اللہ عنہ
 بے کسب اکثر پاران را حاصل بود و بعضی پارہ بطریق امتحان
 و تربیت فرمودے کہ فلان کار را از مزار بزرگے دریافت کن یا

حال فلان میت چسبیت خوشحال هست یا بد حال و در محنت مراقبه
 اهتمام تمام داشته و فرموده چه چند آنکه کیفیات را شرح خواهد شد
 و تصفیه پیدا خواهد کرد و در کشف قبور و عالم ارواح قوت وافر پیدا خواهد
 روزی که درین تذکره عرض کرد که کشف ارواح هم خوب کار است
 اگر مشق شود فرمود خوب چسبیت اینهم زیاده است که از نال و اسباب
 یاست پیدا میکند کسی از اعمال و وظائف و سبب کشف خواهد
 خواه که سبب اشغال کشف ارواح و عالم قبر این را از فقر چه نسبت جوان
 هم از خجاست بسیار حال دریافت میکنند فرق است که نو
 باعمال علوی داری و آنها باعمال سفلی و فقر کاری دیگر است
 نه شنیدے که خواجه ابوبکر شبی رضی اللہ عنہ فرموده است هر که
 طالب بهشت باشد بگو که در مجلس مانده آید و نشیند اینجا کار خد
 دنیا و عقبه را در آن گنجایش نیست ملت عشق از بهر قدرت
 جد است عاشقان را ملت و ندره به خد است و هم هر کسی که
 بتوبه آمدے زود بعفو پرانے و تحمل گریه گنهگاران ندانے مگر
 از نقص توبه پس ناراض شدے و فرمودے که بر توبه وے
 جائے اعتماد نماند و با وجود ناراضی اگر عاصی بگریه صادق آید
 عفو فرمودے و بهر تسکین خاطر وے گفته از نقص توبه پیدل
 مباش و باز مایست که حق تعالی قادر است که دیگر ترا از نقص نگراند
 و در ای حجت بسبب است رباعی باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ

گر کافر و کبر و بت پرستی باز آید این در که ما در گزینمیدمی نیست
 صد بار اگر توبه شکسته باز آید تذکره روزی ذکر و مشرف شدن
 از جناب عالیات بود فرمودند من مشرف شدن از مجلس شریف
 مرتضوی شکل است از مشرف شدن بجناب و دیگر اولیاء و صحاب
 کرام سبب آنکه تنزیه تمام شان آنجناب است و دخول مجلس مناسبت
 شرط است تا زمانیکه قابلیت و تنزیه از عیوب نفسی تمام تر است
 ندیدم سیر منی آید از این اسباب مناسب مشرف شدن میباشند
 و اعمال استناده که از حضرت تاج العارفین رضاعنایت شده بود
 میگردم شبی بعد مدت مدید بخواب دیدم که در بازار جامی ایستادم
 اما محترم و از جانبی مردمان سوار و پیاده بی شمار و چنانچه مشعل
 بسیاری آید یک از آنها پرسیدم این مجمع که می آید کیست این
 سران و سواران در رکاب سعادت که می آید گفت سوار علی میرزا
 علی مرتضوی است کرم الله وجهه الشریف و علیه السلام پس شنیدم
 که اینک از جمال جهان افروز مشرف خواهم شد و برین امید
 بهما نجا بر سر راه ایستادم دیدم که در قلب لشکر بزرگی بر میان سوار است
 و از پارچه بار یک چادر بر او کشیده که فی الجمله از آن صورت
 اجمالی منکشف بود عرض کردم که مناسبه لقا که جمال جهان آرا
 بسیار دارم و امشب نیز محروم ماندم شنیدم که آنحضرت بیایند
 از ملازمان فرمود که بگو قابلیت پیدا کند چرا که کار که کرد محترم شد عرض